

تحریف تروتسکیستی رویدادهای تاریخی

قسمت چهارم

چکیده‌ای از دادگاه‌ها و اعترافات

تروتسکیست‌ها و زینوویف‌یست‌ها که از سال ۱۹۳۳ به هم نزدیک شده بودند، برنامه ترور رهبران حزب و مقامات دولتی را در دستور کار قرار دادند. در حالی که دارودسته زینوویف - کامنف روابطی با برخی تروریست‌های درون شوروی داشتند، تروتسکی اقدام به اعزام تروریست از آلمان یعنی کسانی را که در ارتباط با سازمان جاسوسی آلمان نازی فعالیت داشتند، نمود. ناتان لوری، کونون برمن - یورین و فرتیز داوید با نام مستعار ایلیا داوید کروگیانسکی، اولین گروه اعزامی بودند، که در پی آن جاسوسان دیگر، والتین البرگ و موشه لوری با نام مستعار الکساندر امل به آنها پیوستند. ناتان لوری دستور داشت که زیر نظر یک مهندس آلمانی بنام فرانتس وایتس که در استخدام دولت شوروی بود، فعالیت کند. فرانتس وایتس که عضو حزب ناسیونال - سوسیالیست آلمان بود از طرف گشتاپو، وظیفه جاسوسی و هم فکری در برنامه ریزی ترورهای دارودسته‌های تروتسکی - زینوویف را بر عهده داشت. بعدها، هر پنج جاسوس اعزامی تروتسکی، دستگیر و در دادگاه زینوویف - کامنف (دادگاه اول مسکو - ۱۹۳۶) متهم شناخته و به زندان محکوم شدند. شرح بالا بخشی و آنچه پس از این آید، از اعترافات آنان است. زمانی پیش از اعزام برمان یورین و فریتز داوید، آن‌ها جلسه‌ای مشترک با تروتسکی در شهر کپنهاگ به تاریخ نوامبر ۱۹۳۲ داشتند. یورین جریان این نشست را چنین توضیح داد: «من دوبار با تروتسکی ملاقات داشتم. او مرا در کارهای سابقم بازجویی کرد. بعد با موضوع شوروی شروع کرد و گفت: استالین مهمترین مسأله است. استالین باید از نظر فیزیکی نابود شود. او گفت که هیچ روش مبارزاتی دیگری قابل استفاده نیست. او گفت برای انجام این کار، افرادی لازمند که جرأت داشته باشند و آماده باشند که خود را برای انجام این کار، و به گفته‌ی او قربانی کنند... من از او پرسیدم که کجای ترورهای فردی با مارکسیسم هم خوانی دارد؟ او گوشزد نمود، در شوروی اتفاقاتی افتاده است که مارکس نمی‌توانست آن‌ها را پیش بینی کند. او در ادامه بیان داشت، به جز استالین باید گاگانویچ و وروشیلوف نیز کشته شوند». تروتسکی به دیگر جاسوس خود فریتز داوید در همان نشست گفته بود: «ترور استالین یک وظیفه تاریخی است. یک انقلابی واقعی دستش نمی‌لرزد. تروتسکی در مورد "نارضایتی عمومی" در شوروی صحبت کرد». داوید سؤال میکند «که آیا این نارضایتی با جنگ میان شوروی و ژاپن ناپدید میشود یا نه» تروتسکی پاسخ میدهد: «نه برعکس، در چنین شرایطی دشمنان و نیروهای ناراضی با هم متحد شده و سعی می‌کنند که رهبری توده‌های ناراضی را

برعهده بگیرند، آنها را مسلح کنند و علیه مأموران اداری سلطه جو رهبری کنند». فریتز داوید در آخرین دفاع خود اظهار داشت: «لغت به تروتسکی! من به این مرد که مرا به روز سیاه نشانید و مرا وادار به انجام این جنایت نا بخشودنی کرد، لغت می فرستم». ویشینسکی، دادستان دادگاه‌های دارودسته های تروتسکی - زینویف بود. پاسخ متهمین به سئوال‌های ویشینسکی در بسیاری از موارد سبب پی بردن دادگاه به موجودیت عناصری و یا گروه‌هایی از خرابکاران پنهانی و دستگیر نشده می‌انجامید. از جمله، در دادگاه پس از سئوالی از رادک و نام بردن وی از توخاچفسکی، به تشکل نظامیان کودتاچی دست نشانده آلمان پی برده شد. در سئوال از تروتسکیست آلمانی والتین اُبرگ، برخی ارتباطات تروتسکی بیشتر برملا گردید. اینک گوشه‌هایی از آن پرسش و پاسخ:

«ویشینسکی - چه اطلاعاتی از فریدمن دارید؟

اُبرگ - فریدمن از اعضای تروتسکیست‌ها در برلین بود که به شوروی فرستاده شد.

ویشینسکی - میدانستید که فریدمن در رابطه با سازمان جاسوسی آلمان بود؟

اُبرگ - در این مورد چیزهایی شنیده‌ام.

ویشینسکی - آیا تروتسکیست‌های آلمانی و پلیس آلمان با هم ارتباط دائمی داشتند.

اُبرگ - آری، آن‌ها با موافقت تروتسکی در ارتباط دائم با هم بودند.

ویشینسکی - از کجا اطلاع دارید که آن‌ها با آگاهی و موافقت تروتسکی با هم ارتباط داشتند؟

اُبرگ - من خودم یکی از این ارتباطات بودم و این ارتباط به دستور تروتسکی برقرار شد.

ویشینسکی - ارتباط شما با کی؟ اُبرگ - با پلیس مخفی فاشیستی.

ویشینسکی - در نتیجه می‌شود گفت که شما اعتراف می‌کنید که با گشتاپو در تماس بودید؟

اُبرگ - من این را انکار نمی‌کنم. سال ۱۹۳۳ ارتباط منظمی میان تروتسکیست‌های آلمان و پلیس

فاشیستی آلمان سازماندهی شد».

اُبرگ سپس چگونگی ورود به شوروی را با یک پاسپورت قلابی که توسط برادرش و سایر

مأموران گشتاپو آماده شده بود، توضیح می‌دهد. فرستاده‌ی دیگر تروتسکی، ناتان لوری اعتراف کرد

که با فرانتس وایتس در شوروی تماس گرفته بود. او به سئوال ویشینسکی راجع به فرانتس

وایتس، پاسخ می‌دهد:

«فرانتس وایتس از اعضای حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان بود. او از طرف هیملر که در آن

زمان رهبر اس. اس. بود و بعد ریاست گشتاپو را به عهده گرفت، به شوروی فرستاده شده بود.

ویشینسکی - فرانتس وایتس نماینده‌ی هیملر بود؟

لوری - فرانتس وایتس از طرف هیملر برای انجام مأموریت‌های تروریستی فرستاده شده بود».

مشابه همین سیاست را زینویف بر عهده داشت. همان گونه که پیش‌تر آمد، یکی از مریدان زینوویف

به نام باکایف، ترور کیروف را باموفقیت انجام داد. در دادگاه باکایف، ارتباط وی با زینوویف و

کامنفر روشن شد و لیکن وی به شرکت آن دو در طرح ترور، اقرار نکرد و زینوویف - کامنفر تنها به

جرم ارتباط و اطلاع به زندان محکوم شدند. در تصمیم دادگاه (۱۹۳۴) آمده است: «دادگاه

مدرکی در دست ندارد، که بتواند به وسیله آن ثابت کند که اعضای تشکیلات مرکزی مستقر در

مسکو در جریان قتل رفیق کیروف در سال ۱۹۳۴ شرکت داشته و یا ادعا کنند که مستقیماً دستور انجام این کار را داده باشند. اما از طرف دیگر، دادگاه کاملاً ثابت نمود که اعضای تشکیلات مرکزی ضد انقلابی مستقر در مسکو از نیات ضد انقلابی رهبران تروتسکیست در لنینگراد، اطلاع داشتند و آن‌ها را به این کار تشویق می‌کردند». آن دو در دادگاه سال ۱۹۳۶ بر اساس مدارک انکار ناپذیر جدیدی که بدست آمده بود، به این اتهام خود اعتراف کردند. زینوویف و کامنف یک بار به علت راه اندازی تظاهرات ضد حزبی و دولت به همراه تروتسکی از حزب اخراج شده بودند. آن‌ها پس از انتقاد از خود و تقاضای پوزش از حزب، مجدداً به حزب بازگشتند. دگر بار آن دو در جریان ضد حزبی موسوم به ریوتین از حزب اخراج گردیدند. آن دو مجدداً از خود انتقاد و تقاضای پوزش کردند. کامنف در تاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۳۳ در تقاضا به استالین نوشت: «من به شما با تقاضای شخصی پر شور و حرارت مراجعه میکنم. به من برای از بین بردن احمقانه‌ترین دوره زندگی من که مرا در پانزده سالگی انقلاب، به جدائی کامل از حزب و دولت شوروی سوق داد، کمک کنید. تلاش و مبارزه من از همان ابتدا علیه کمیته مرکزی و شخص شما حماقت بود، همبستگی با اپوزیسیون لنینگراد حماقت بود، اتحاد با تروتسکی حماقت دوباره و نابخشودنی بود. من گفتگو با شما را به یاد می‌آورم، گویا هنوز در سال ۱۹۲۵ بود، زمانیکه شما به من گفتید "اتحاد با تروتسکی همه ما را نابود میکند". حق با شما و تنها با شما بود. برای من غم انگیز است که دیر به این شناخت دست یافتیم.... من صادقانه می‌خواهم که به این مرحله از زندگی خود خاتمه بخشم و دوباره در صفوف رفقائی که با آن‌ها زندگی آگاهانه خود را آغاز کردم، باشم. در این زمینه به من کمک کنید. از تقاضای من به حزب بلشویکی و کمیته مرکزی حمایت کنید....». کامنف و زینوویف مجدداً بخشوده شدند و به درون حزب بازگشتند. آنان در این زمان صداقت نداشتند و به دروغ و با ریا، از خود انتقاد کرده بودند. آنان به همدستی خود با باند تروتسکی که در آن اوضاع و زمان، نقش ستون پنجم آلمان نازی را بر عهده گرفته بود، ادامه دادند.

دارودسته زینوویف - کامنف به خیانت خود در دادگاه ۱۹۳۶ اعتراف کردند. کامنف در دفاعیه خود گفت: «امید ما بر این بود که کشور در حل موانعی که با آن‌ها دست به گریبان بود شکست بخورد و بروز وضعیت بحرانی در اقتصاد و ورشکستگی سیاست اقتصادی، رهبری حزب و کشور را به صورتی واضح و روشن دچار ورشکستی سازد. کشور تحت رهبری کمیته مرکزی حزب کمونیست، با غلبه بر تمام مشکلات و با پیروزی، در راه رونق اقتصادی به جلو پیشرفت می‌کرد. ما نا خواسته، شاهد آن بودیم. پس می‌توان گفت که ما باید از مبارزه دست برمی‌داشتیم. اما منطق مبارزاتی ضد انقلاب، تلاش بی منطق آشکار برای رسیدن به قدرت، ما را به جهت دیگری کشانید». به اظهار پشیمانی و پوزش این عناصر مخرب، دیگر اعتمادی نبود. آن‌ها چند بار به چنین عهدی، وفا نکردند. وی در دادگاه آخرین، اعتراف کرد که در دسیسه‌های ضد شوروی دست داشته است و حتی از عده‌ای دیگر نیز در همکاری با خود نام برد. او چنین گفت: «از آن جایی که ما می‌دانستیم که امکان خواهد داشت که افشاء شویم، گروه کوچکی را برای ادامه‌ی عملیات تروریستی سازماندهی کردیم. برای انجام این مأموریت، ما سوکولنیکوف را انتخاب کردیم. ما به

این نتیجه رسیدیم که رادک و سربریاکف می‌توانستند با موفقیت این مأموریت را به نفع تروتسکیست‌ها انجام دهند. طی سال‌های ۱۹۳۲، ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ من شخصاً در ارتباط با تومسکی و بوخارین بودم و در مورد مواضع سیاسی آن‌ها تحقیق می‌کردم. آن‌ها از طرفداران ما بودند. وقتی من از تومسکی در مورد شیوه‌ی تفکر ریکف سؤال کردم، او جواب داد: «ریکف مثل شما فکرمیکند». در جواب سؤال من در مورد عقاید بوخارین، او جواب داد: «بوخارین مثل من فکرمیکند ولی از روش دیگری استفاده میکند. او با خط حزب موافق نیست، اما لجوجانه این روش را دنبال میکند که خودش را در حزب جا بزند و سعی می‌کند که نظر و اعتماد رهبری را به خودش جلب کند». کامنف در دادگاه آخرین تلاش کرد که اغلب از تروتسکیست‌ها نام ببرد، و این احتمالاً از دو سو است. یکم این که تبه‌کاری‌ها را عمدتاً به تروتسکی نسبت دهد و خود را با مظلوم نمائی، فردی فریب خورده نشان دهد و دوم این که، در واقعیت امر تمامی ارتباط با نیروهای فاشیستی آلمان و سازمان‌های جاسوسی آلمان و ژاپن، توسط تروتسکی برقرار و هدایت می‌شد.

پیاتاکف دستیار تروتسکی و در واقع نماینده مقام اول وی در شوروی بود. پیاتاکف در دادگاه به بسیاری از خیانت‌ها، دزدی و همکاری تروتسکی با آلمان نازی اقرار کرد. او از یاران تروتسکی در تظاهرات ضد حزبی ۱۹۲۷ بود که به همراه تروتسکی از حزب اخراج شد. او در پی انتقاد از خود و پوزش از حزب، مجدداً به عضویت حزب پذیرفته شد و پس از مشاغلی چند در صنعت شیمی و حمل و نقل در سال ۱۹۳۱ به عنوان یکی از اعضای رهبری سازمان برنامه اقتصادی برگزیده شد. پیاتاکف در همین سال به همراه یک هیأت تجاری و با سمت رهبری آن به منظور خرید ماشین آلات صنعتی، عازم برلین شد. پیش‌تر درباره این سفر تجاری از زبان مهندس آمریکائی لیتل پیچ مختصراً اشاره شده بود. در این سفر، پیاتاکف با لئو سدوف پسر تروتسکی که به عنوان دانشجوی در برلین ساکن شده بود تا وظیفه برقراری ارتباطی را انجام دهد، ملاقات کرد. برقراری این ملاقات از طریق یک مهندس روسی بنام اسمیرنوف که از اعضای هیأت تجاری بود و سابقه سیاسی مشابه پیاتاکف داشت، انجام گرفت. پیاتاکف جریان این ملاقات را در دادگاه کاملاً بازگو کرد که از جمله می‌خوانیم: «او گفت که نه از طرف خودش، بلکه از طرف پدرش با من تماس گرفته است... سدوف گفت که تروتسکی حتی برای یک لحظه، فکرمبارزه علیه رهبری استالین را نکرده است... سدوف رک و پوست کنده از من سؤال کرد: و الآن تروتسکی از شما می‌پرسد: پیاتاکف، آیا مایل به شرکت در این مبارزه هستید؟ من موافقت خود را اعلام کردم». در ملاقات بعدی، سدوف گفت: «... شما متوجه می‌شوید که هر چه مبارزه شدیدتر میشود، به پول بیشتری نیاز است. شما می‌توانید کمک‌های ضروری برای این مبارزه را فراهم کنید... شما می‌توانید پول بیشتری پرداخت کنید اما این پول‌ها خرج فعالیت‌های ما خواهد شد». سدوف با یکی دیگر از اعضای هیأت تجاری بنام شستوف که پیرو تروتسکی بود، جداگانه ملاقاتی داشت. شستوف دیرتر به مسکو بازگشت. او نامه‌ای از تروتسکی برای پیاتاکف که از سدوف دریافت کرده بود، به همراه داشت. مضمون نامه شامل سه دستور تروتسکی بود. ۱ - «سرنگون کردن استالین و هوادارانش با

توسل به هر وسیله‌ای» ۲ - «متحد کردن دشمنان استالین» و ۳ - «برهم زدن برنامه‌های حزب و دولت شوروی، به خصوص در حوزه اقتصادی». مشخص است که مفهوم واقعی این دستور چه بود. اولین فرمان، یعنی اقدام به ترور، دومین فرمان، یعنی همکاری با بقایای تزاریسیم، ارتش، منشویکها، اس. ار. ها و جاسوسان آلمانی، و سومین فرمان، یعنی خرابکاری. و علیرغم برخی نق‌های جزئی از این یا آن همراه و هم پیمان تروتسکی، بالاخره این فرامین، به عنوان احکام مورد پذیرش مجموعه مخالفان حزب و دولت شوروی درآمد.

در اواخر سال ۱۹۳۵ تروتسکی نامه‌ای هشت صفحه‌ای از نروژ توسط یک نامه‌بر مخصوص برای رادک در مسکوفرستاد. در این نامه نوشته شده بود که: «... برای رسیدن به قدرت دو امکان برای ما وجود دارد، امکان اول پیش از جنگ و امکان دوم طی جنگ می‌باشد. باید از هم اکنون اعتراف کنیم که ما فقط در صورت شکست شوروی در جنگ می‌توانیم به قدرت برسیم و این سیاستی است که بلوک ما باید با دقت دنبال کند». او پس از اشاره به ضرورت خرابکاری‌ها به ویژه در صنایع جنگی، نوشت: «... آلمانی‌ها به مواد خام، مواد غذایی و زمین احتیاج دارند. ما باید به آن‌ها اجازه بدهیم که در استخراج سنگ معدن، طلا، نفت و فسفر و آپاتیت شرکت کنند و این که برای مدتی مواد غذایی و مواد چربی را به قیمت پایین‌تر از قیمت واقعی‌اش در بازار جهانی به آن‌ها بفروشیم. ما باید به ژاپنی‌ها اجازه بدهیم که از نفت ما در ساخالین استفاده کنند و این مسئولیت را نیز به عهده بگیریم که در صورت وقوع یک جنگ احتمالی با آمریکا، به آن‌ها نفت بدهیم. ما باید به آن‌ها اجازه بدهیم که از معدنهای ما طلا استخراج کنند. ما باید با درخواست آلمانی‌ها مبنی بر تصرف کشورهای منطقه رود دانوب و کشورهای بالکان توسط آن‌ها مخالفت نکنیم و در ضمن مانعی بر سر راه تصرف چین توسط ژاپنی‌ها هم نباشیم. باید ناچاراً با دادن امتیازات ارضی هم موافقت کنیم. ما مجبوریم که مناطق ساحلی و منطقه آمور را به ژاپنی‌ها و اوکراین را به آلمانی‌ها واگذار کنیم.... با نفی کامل سازمان اجتماعی موجود در شوروی و با تکیه کامل بر سازمان اجتماعی جاری موجود در کشورهای سرمایه‌داری می‌توانیم قدرت را در دست خود نگهداریم. با دادن اجازه به ژاپنی‌ها و آلمانی‌ها برای سرمایه‌گذاری در شوروی، ما می‌توانیم دلبستگی هر چه بیشتری را به سیستم سرمایه‌داری در کشور خود به وجود بیاوریم. با این روش ما می‌توانیم قشرهایی را که هنوز با تفکرات سرمایه‌داری در روستا زندگی می‌کنند و با کشاورزی اشتراکی مخالفند، به سوی خود جلب کنیم. آلمانی‌ها و ژاپنی‌ها از ما خواهند خواست که ما جو دیگری را در روستاها به وجود آوریم و بهمین دلیل، ما مجبور به دادن امتیاز هستیم. در این رابطه ما یا باید کشاورزی اشتراکی را کاملاً منحل کنیم و یا در مورد آن عقب نشینی کنیم.... صحبتی در مورد دموکراسی نمی‌تواند در میان باشد..... برای این که قادر باشیم قدرت را در دستمان نگه داریم، نیاز به دولتی نیرومند داریم که در زمان به دست گیری حکومت از انجام هرگونه تشریفات احتراز کند.... ما باید تن به هرکاری بدهیم، اما اگر بتوانیم زنده بمانیم و در قدرت باشیم، این دو کشور - آلمان و ژاپن - به خاطر پیروزی‌هایشان، چپاول‌گری‌هایشان و منافعتشان درگیر جنگ با کشورهای دیگر خواهند شد. تمام این‌ها به نفع ماست و ما را در گرفتن انتقاممان کمک خواهد کرد». از این

مکتوب خیانت کارانه و جنایت کارانه تروتسکی کاملاً مشهود است که او تمام آرزو و تلاش اش بر این است که نیروهای تجاوزگر آلمان و ژاپن، ابتدا و هر چه سریعتر، تهاجم به اتحاد جماهیر شوروی را آغاز کنند و پس از منهدم ساختن شوروی، این دست نشاندهی آن دو کشور امپریالیستی بتواند بر تخت تزار و همچون تزار بنشیند، و آنگاه، هر گاه جنگ بین این دو با سایر امپریالیست‌ها به نقطه‌ای از اوج رسید، تروتسکی در صدد انتقام‌گیری از ارباب برآید!! رادک اعتراف میکند که: «پس از خواندن رهنمودهای تروتسکی، تمام شب به آن‌ها فکر کردم، و این برای من کاملاً روشن شد، که هر چند این دستورالعمل‌ها محتوی همان دلایل و راهنمایی‌هایی بود که قبلاً در مورد آن صحبت شده بود، اما در این جا پیشنهادهای او در تکامل عنان گسیخته‌ی خود به آن اوجی رسیده بود که دیگر هیچ مرزی بر آن متصور نبود. ما دیگر قادر نبودیم، که حاکم بر اراده خود باشیم.»

پس از اینکه پیتاکف از مضمون این نامه مطلع شد، تصمیم بر آن گرفته شد که او از موقعیت مأموریت تجاری خود به آلمان، برای ملاقات با تروتسکی راه جوئی کند. در جریان بازجوئی‌ها و دادگاه، چگونگی ملاقات و گفتگوی پیتاکف با تروتسکی آشکار شد. پیتاکف در ۱۰ دسامبر ۱۹۳۵ به برلین وارد و از طریق قاصد تروتسکی به نام دیمیتری بوخارتسِف که به عنوان مفسر ایزوستیا در برلین بود به تماس با شخصی به نام اشتیرنر راهنمایی شد. پیتاکف روز بعد به همراه اشتیرنر به فرودگاه تمپل هُف رفت. اشتیرنر گذرنامه‌ای را که از طرف دولت آلمان نازی صادر شده بود به او داد. نام اصلی اشتیرنر کارل رایش و نام مستعار او یوهانسون بود. هوایمائی برای پرواز به اُسلو منتظر بود تروتسکی در ملاقات دو ساعته خود با پیتاکف، در توضیح مضمون نامه و مذاکرات خود با هِس معاون هیتلر سخن گفت و افزود که: «زمان آغاز جنگ از اکنون تعیین شده است. سال ۱۹۳۷ سال آغاز جنگ است.» پیتاکف از قول تروتسکی ادامه می‌دهد: «لازم به گفتن نیست که این‌ها به خاطر عشق به تروتسکیست‌ها نیست که می‌خواهند این کار را برای ما انجام دهند. صریحاً بگویم که این‌ها فقط برای به دست آوردن آن چیزهایی که ما بعد از به دست گرفتن قدرت به آنها قول داده‌ایم، این کار را برای ما انجام می‌دهند... این زائد است که ما برای یکایک طرفداران جبهه، جزئیات قرارداد خود را با آلمانی‌ها افشاء کنیم، این کار آن‌ها را می‌ترساند. تشکیلات ما در کلیت‌اش لازم نیست که از جزئیات پیمان‌ها با دولت‌های فاشیستی مطلع شود. این نه امکان دارد و نه قابل توصیه است که متن کامل قرارداد در اختیار همه قرارگیرد و یا حتی آن را به اطلاع تعداد زیادی از افراد خودمان برسانیم. در حال حاضر فقط یک گروه محدود باید از تمامی آن اطلاعات با خبر باشد... ما سوسیال دموکرات‌ها در مجموع پیشرفت‌های سرمایه‌داری را به عنوان یک پدیده مثبت مورد تأیید قرار می‌دادیم... اما ما وظایف مختلفی داشتیم، به عبارت دیگر، مبارزه را علیه سرمایه‌داری سازماندهی می‌کردیم تا گورکنان (کارگران) این سیستم را دفن کنند. اکنون درست همین وظیفه را امروز داریم و نقش ما نه تقویت رژیم استالینی، بلکه دفن این رژیم است.» پیتاکف در دادگاه در مورد نامه تروتسکی و دیدار با وی اظهار داشت که: «به من و رادک احساس خیلی بدی دست داد و ما فکر کردیم که امتناع کنیم، اما نه تنها امتناع نکردیم بلکه به انجام همان کاری که اقدام کرده بودیم، ادامه دادیم... ما به یک بن بست رسیده بودیم.»

پیاتاکف به خرابکاری‌ها اعتراف می‌کند: «من در گذشته نشان دادم که خرابکاری‌ها به طور عمده در صنایع ذغال سنگ و شیمی، در اوکراین شروع شدند... گروه تروتسکیستی در غرب سیبری تخریب‌ها را در صنعت ذغال سنگ فعالانه انجام دادند. این کار توسط گروه زینویف نیز انجام می‌گرفت. کار گروه‌های نسبتاً زیادی این بود که انبارهای ذغال را در معادن آتش بزنند... در کارخانه اتحادیه شیمی در کمروو خرابکاری شد. این طور برنامه ریزی شده بود که راه اندازی کارخانه‌ها به تعویق انداخته شوند، بودجه در راه اهداف فرعی به هدر رود و بدین ترتیب ساختمان‌های بزرگ به جای این که برای استفاده آماده شوند، در همان مراحل اولیه باقی می‌مانند. در نیروگاه‌های برق اقداماتی انجام گرفت که در نتیجه، ظرفیت شبکه برق حوزه‌ی کوستنت پایین آمد». او در دادگاه اعتراف کرد که به نورکین مأموریت داده بود که: «خود را در صورت بروز جنگ، برای نابود سازی کارخانجات از طریق آتش سوزی و یا انفجار، آماده سازد». پیاتاکف در مورد دستورالعمل تروتسکی اظهار داشت که او: «مطرح کرد: در حال حاضر، قدرت گیری کامل هیتلر، موضع او را در مورد عدم امکان ایجاد سوسیالیسم در کشوری واحد تأیید می‌کند و این که جلوی یک درگیری نظامی را نمی‌توان گرفت. ما، تروتسکیست‌ها، باید به عنوان یک قدرت سیاسی باقی بمانیم. بنابراین نباید بی عمل بنشینیم و فقط تحسین کنیم بلکه باید از پیش در مورد شکست در جنگ، موضع گیری و برای وقوع آن فعالیت کنیم. به همین دلیل باید کادرها را آماده کرد... یاد دارم که تروتسکی گفت، یک دولت ائتلافی بدون پشتیبانی‌های ضروری از طرف دولت‌های خارجی، نه می‌تواند قدرت را به دست گیرد و نه قادر است آن را حفظ کند. به همین دلیل، مسأله ما برای آینده می‌بایستی چنین باشد که از پیش قرارداد مشابهی با وحشی‌ترین دولت‌های خارجی، آلمان و ژاپن، امضاء کنیم و این که من، تروتسکی، به سهم خودم اقدامات ضروری را برای ارتباط با دولت‌های آلمان و ژاپن اتخاذ کردم». پیاتاکف در آخرین دفاعیه خود گفت: «من سال‌های متمادی تروتسکیست بودم. من دست در دست تروتسکیست‌ها کار می‌کردم... باور نمی‌کنید آقای قاضی،... که من در طول این سال‌هایی که در غیر قانونی بودن خفقان آور تروتسکیستی به سربرده‌ام، ندیده‌ام که این کشور چگونه پیش می‌رفته است! باور نمی‌کنید، که من نفهمیده‌ام، چه چیز در صنعت انجام یافته، من به شما صریحاً می‌گویم: هر گاه من از غیر قانونیت تروتسکیستی بیرون آمده و به کار عملی خود می‌پرداختم، یک احساس سبک به من دست می‌داد و از نقطه نظر انسانی، این دوگانگی نه فقط یک رفتار ظاهری که هم چنین یک دوگانگی درونی نیز بود... در چند ساعت دیگر، شما حکم خود را صادر خواهید نمود... یک خواهش مرا رد نکنید، آقای قاضی این را رد نکنید، که من این حق را احساس کنم، که من در پیش چشم شما، اگر چه دیر، از درون خود این قدرت را یافته‌م، که خود را از گذشته‌ی جنایت‌کارانه‌ی خود خلاص نمایم» (دادگاه سوم مسکو ۱۹۳۸). چرنف یکی دیگر از جاسوسان خرابکار بود. او در همان دادگاه اعتراف کرد که: «وظیفه اصلی که سازمان جاسوسی آلمان به من داده بود... برای رسیدن به دو هدف بود: نابود کردن غله‌ها و خشمگین ساختن کشاورزان، متوقف سازی ساخت انبارها و آسانسورها». در ادامه گفت: «سازمان جاسوسی آلمان برنامه ریزی وسیعی را

برای ضربه زدن به اسب‌ها از طریق خوراک اشتباه، انجام داده بود. آن‌ها از این طریق قصد داشتند که دسترسی ارتش سرخ به اسب‌ها را هرچه کمتر کنند. در مورد بذره‌های کشاورزی باید بگوییم که ما تمام سعی خود را نمودیم که در برنامه تحویل آن‌ها اختلال به وجود آوریم، آن‌ها را با هم مخلوط می‌کردیم و به این ترتیب، سطح تولید را در کشور پایین می‌آوردیم. در مورد پرورش گاوها و گوسفندها ما نژادهای اصیل برای بارآوری بهتر دام‌ها را، می‌کشتیم و سعی می‌کردیم که با ایجاد خرابکاری، مانع تغذیه کافی آن‌ها بشویم و به این ترتیب سطح مرگ و میر بین آن‌ها را بالا ببریم. در ضمن با روش‌های مصنوعی، خوراک آن‌ها را آغشته به میکرب می‌کردیم. به منظور این که آمار مرگ و میر را بین گله‌ها در شرق سیبری بالا ببریم، من به رئیس مرکز دامپزشکی، گینسبورگ که عضو سازمان دست راستی‌ها هم بود گفتم که سرم ضد سیاه زخم را به آن‌جا نفرستد. وقتی در سال ۱۹۳۶ اپیدمی بیماری سیاه زخم در شرق سیبری شروع شد، سرمی برای استفاده وجود نداشت. من نمی‌توانم دقیقاً بگویم که چند اسب در این رابطه از میان رفتند، ولی مسلماً کمتر از ۲۵۰۰۰ نبودند». چرنف درباره دستورالعمل تروتسکی به هنگام مأموریت در خارج از شوروی گفت که او وظیفه داشت «به منظور تضمین مواضع کینه جویانه دولت‌های سرمایه‌داری علیه اتحاد جماهیر شوروی، با کمک انترناسیونال دوم، افکار عمومی را در کشورهای سرمایه‌داری آشفته کند». چرنف درباره سایر وظایف خود گفت: «مأموریت ما این بود که تراکتورها، کمپاین‌ها و ماشین‌آلات کشاورزی را غیرقابل استفاده کنیم و دیگر این که در معاملات تجاری ماشین‌ها، بی‌نظمی به وجود آوریم». چرنف از رابطه خود با ریگف پرده برداشت و گفت که ریگف به او گفته بود: «اگر ما برای کسب قدرت به شکست شوروی نیاز داریم پس نه تنها باید در تسریع این شکست بکوشیم بلکه به همان ترتیب باید از طریق تضعیف نیروهای نظامی و اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی، به جریان شروع جنگ نیز سرعت بخشیم». ریگف در دادگاه سوم مسکو (۱۹۳۸) اعتراف کرد که از سال ۱۹۳۲ «مواضع ما نسبت به ترور به عنوان روشی مبارزاتی برای به دست گرفتن قدرت شکل گرفت و بازتاب‌های عملی آن‌ها نمایان شدند». ریگف همچنین اقرار کرد که: «من بعدها در سال ۱۹۳۵ با تروریستی به نام کوتوف، یک عضو برجسته‌ی سازمان دست راستی‌های مسکو صحبتی داشتم و در سال ۱۹۳۴ به منشی سابق خودم آرتمنک دستور داده بودم که مراقب رفت و آمد ماشین‌های دولتی باشد. در همین دوران، بوخارین در مورد مسئله ترور با یک سوسیال رولوسیونر، سیمونوف، ارتباطی به وجود آورد. بوخارین گفت که از طریق سیمونوف، حمله‌ای را علیه استالین ترتیب داده است». ریگف درباره گروه کودتاگران نظامی گفت، هدف آن‌ها: «بهره برداری از جنگ برای سرنگونی دولت بود». زلنسکی اعتراف کرد که دست راستی‌ها موفق شدند «در سال ۱۹۳۶ پنجاه واگن قطار را با تخم مرغ نابود کنند و مسکو را بدون تخم مرغ بگذارند». شعار آن‌ها این بود: «به هر چه می‌توانی آسیب برسان» و اعتراف کرد در کره، شیشه و میخ مخلوط می‌کردند تا: «گلو و شکم مردم را پاره کند». هم‌چنین اقرار کرد که ما «کالاهای تابستانی را در زمستان و کالاهای زمستانی را در تابستان تحویل می‌دادیم». او با اشاره به دستورگیری از اسمیرنوف گفت: «یک کشاورزی کولاکی نیرومندی را به وجود آوریم» و «در ساختن تعاونی‌ها وقفه ایجاد و آن‌ها

را تضعیف کنیم».

اشاره‌ای کوتاه به برخی اعترافات دیگران.

ایوان کنیاسف اعتراف کرد: «در مورد خرابکاری‌ها در راه آهن و در محل‌هائی که قرار بود راه آهنی تأسیس شود، باید بگویم که دستوراتی که من از ژاپنی‌ها گرفتم، دقیقاً همان دستوراتی بود که من قبلاً از تروتسکیست‌ها گرفته بودم. در ۲۷ اکتبر در محلی به نام شومیخا در پی فعالیت‌های خرابکارانه ما، یک قطار نظامی با سرعت ۴۰ تا ۵۰ کیلومتر در ساعت با قطار باری دیگری که سنگ معدن حمل می‌نمود، تصادف کرد. ۲۰ نفر از سربازان ارتش سرخ کشته و ۲۹ نفر زخمی شدند. به همین سان، ما با فعالیت‌های خود بین ۱۳ تا ۱۵ تصادف را موجب گشتیم. ارتش ژاپن قویاً بر روی این قضیه تأکید داشت که در صورت جنگ آن‌ها می‌خواستند از اسلحه‌ی میکروبی برای نابود کردن نیروهای نظامی، رستوران سربازخانه‌ها و بیمارستان‌ها استفاده شود»

نیکالای مورائف که فرمانده سابق پادگان مسکو بود، اقرار کرد که: «من از داشتن وکیل مدافع صرف‌نظر نمودم و من هم چنین صرف‌نظر نمودم که در دفاع از خود چیزی بیان کنم، چون من عادت دارم که از خود با اسلحه‌ی خوب دفاع نمایم و با اسلحه‌ی خوب حمله کنم. من اسلحه‌ی خوبی برای دفاع از خود ندارم... این شیوه‌ی من نیست که کسی را سرزنش کنم، که مرا به تشکیلات تروتسکیستی وارد کرده است... من کسی را مسئول آن نمی‌دانم. من خود مسئولیت آنرا به گردن می‌گیرم. این بخت بد من است... بیش از ده سال یک سرباز امین تروتسکی بودم»

استانیسلاو راتایچاک رئیس مرکز ناظران صنایع شیمی، اعتراف کرد که: «به دستور من سه حادثه بزرگ... یک - توقف کار در کارخانجات کورلوا، دو - اخلال بزرگ در کارخانه نوسکی و دیگری در کارخانجات متحده ی شیمی در وُسکرسنسک ترتیب داده شد»

لئونید سربریاکف، معاون رئیس تدارکات راه آهن اعتراف کرد که: «ما برای خودمان مأموریت‌های مشخصی داشتیم: جریان حرکت قطارهای باربری را متوقف کنیم. تعداد واگن‌های بارزنی را کم کنیم و هم زمان به واگن‌های خالی در حرکت اضافه کنیم. جلوی اضافه شدن ساعت‌های رفت و آمد واگن‌های حمل و نقل را که در ظاهر کم بودند بگیریم و مراقب باشیم که مقدار ظرفیت قطارها کامل استفاده نشود... به پیشنهاد پیاتاکف، لیفشیتز تروتسکیست و جاسوس ژاپنی‌ها به دیدن من به مرکز مدیریت ماشین‌های ترابری آمد. او مدیر خط جنوب بود. او به من گفت که او در خط جنوب رفیقی دارد به نام سورین، که می‌تواند به ما کمک کند و فعالیت‌های ما را گسترش دهد. لیفشیتز و من در این مورد بحث کردیم و به این نتیجه رسیدیم که ما علاوه بر ایجاد بلبشو و بی‌نظمی در راه آهن، چه در مرکز و چه در مناطق بیرون از شهر، ضروری است که بتوانیم، این امکان را به وجود آوریم که بعد از اولین روزهای بسیج، مهمترین محل‌های اتصال خطوط راه آهن را ببندیم و به این وسیله، اختلال و بی‌نظمی در جریان حمل و نقل ایجاد کنیم و در ضمن تعداد این نقاط مشترک را هم تقلیل دهیم»

یاکوب درونیس، معاون مدیر کارخانه کِرِنرُو، اعتراف کرد که: «بعد از ژوئیه سال ۱۹۳۴، من مسئول تمام خرابکاری‌ها و نابودی تولیدات در تمام منطقه‌ی کوزباس بودم. طی تمام سال ۱۹۳۳

من در آسیای مرکزی زندگی می‌کردم و بعداً در سال ۱۹۳۴ بنا بر تصمیم مرکز تروتسکیست‌ها به غرب سیبری رفتم. این کار خیلی ساده بود، به این جهت که پیاتاکف در مقامی بود که می‌توانست مرا به راحتی از یک کارخانه به کارخانه دیگری منتقل کند. یکی از مقاصد خرابکاری‌ها، به هدر دادن مواد و پول‌های سرمایه‌گذاری شده در کارخانجات کوچک بود. یکی دیگر از مقاصد ما این بود که در کار کارگران ساختمانی وقفه ایجاد کنیم، تا این که کارخانجات صنعتی مهم نتوانند وظایفی را که دولت برای آن‌ها در نظر گرفته بود، به موقع خود انجام دهند. مناطقی که نیروگاه‌های برق در آن قرار گرفته بود، موقعیتی داشت که اگر ما خیال خرابکاری در آنجا را داشتیم و یا دستوری به ما داده می‌شد، می‌توانستیم معدن را به راحتی با آب پر کنیم. در ضمن ما ذغالی را به آنجا تحویل می‌دادیم که غیر قابل استفاده بود و ایجاد انفجار می‌کرد. تمام این عملیات آگاهانه انجام شد و در این رابطه تعداد زیادی از کارگران زخمی شدند».

افرایم درایتسر، یکی از رهبران قدیمی تروتسکیست‌ها در دادگاه اول گفت: «سابقه و مواضع سیاسی ما یکی نبود، اما اکنون در این جا، در دادگاه به عنوان قاتل، همه مثل هم هستیم. من در هر حال یکی از آن‌هایی هستم که حق ندارند، تقاضای عفو و یا تخفیف جرم کنند»

واسیلی شارانگوویچ، عضو دست راستی‌ها و منشی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه سفید اعتراف کرد که: «من در اصل مأمور خرابکاری در مناطق کشاورزی بودم. در سال ۱۹۳۲ من شخصاً و تشکیلات ما در کل، صدمات زیادی به کشاورزان وارد آوردیم. ما این کار را از طریق ایجاد مانع در سرعت اشتراکی کردن کشاورزی و جمع‌آوری غله انجام می‌دادیم. در ادامه ما سعی کردیم که در جریان رسانیدن غذا به شهرها اختلال ایجاد کنیم. ما میکرب طاعون خوک را از طریق استفاده از واکسن خوک برای کشتن آن‌ها، بین آن‌ها پخش کردیم. با این کار ما تعداد زیادی خوک را از بین بردیم. در سال ۱۹۳۶ ما کاری کردیم که اسب‌ها در روسیه سفید به بیماری کم‌خونی مبتلا شدند. این کار ما کاملاً عمدی بود، زیرا که در صورت بروز یک جنگ احتمالی، اسب نقش بزرگی را در جریان دفاع از کشور بازی میکرد. ما این کار را به خاطر نابود کردن یکی از وسایل دفاعی، انجام دادیم».

آرکادی روزنگولتز، تروتسکیست در کمیسیون تجارت خارجی کار می‌کرد. او در دادگاه سوم مسکو - ۱۹۳۸ - گفت، که در سال ۱۹۳۴ پیغامی از تروتسکی را از طریق بسونوف، با این محتوی: «زمان آن فرا رسیده است، که او می‌بایست کمی آشکارتر عمل کرده و در عملیات خرابکاری در حوضه تجارت خارجی فعالانه‌تر شرکت کند» دریافت کرد و هم چنین اظهارداشت که: «وقتی که با راهنمایی تروتسکی بخشی از اطلاعات محرمانه را به فرمانده کل قوا، فون زکت و فرماندهی ستاد ارتش هازه دادم، مأموریتم آغاز شد». فون زکت و هازه از سران ارتش آلمان پیش از قدرت‌گیری هیتلر بودند.

میخائیل استرویلوف، مهندس تروتسکیست روسی که در برلین از سال ۱۹۳۰ به خدمت سازمان جاسوسی آلمان درآمده بود و در سیبری با تعدادی از مهندسين آلمانی کار می‌کرد، در برابر دادگاه اعتراف کرد که: «تمام جریان به صورتی بسیار جالب از طریق ملاقات من با جاسوس آلمانی فون

پِرگ شروع شد. او به زبان روسی تسلط کامل داشت، زیرا که او ۱۰ تا ۱۵ سال در روسیه، پترزبورگ زندگی کرده بود. این مرد دفاتر فنی ما را بارها مورد بازدید قرار داد و با من در مورد معاملات تجاری و به خصوص در آن زمان در مورد نوعی فولاد سخت که توسط شرکت والرام تولید میشد، صحبت کرد. پِرگ خواندن کتاب تروتسکی "زندگی من" را به من توصیه کرد. در نووسپیرسک، متخصصان آلمانی به سراغ من آمده و خود را با نام رمز مورد توافقمان به من معرفی می کردند. به این ترتیب، من تا سال ۱۹۳۴ با شش مهندس آلمانی، مهندسان استخدامی در شرکت فرولیچ - کلوفل - دلمان... ملاقات داشتم. اولین گزارش که در ژانویه ۱۹۳۲ از طریق مهندس فلیسا به من داده شد، حاوی اطلاعاتی در زمینه طرح‌های بزرگی در مورد بازسازی کوزنتسک بود که در واقع و به زبان ساده اطلاعات جاسوسی به حساب می آمد. من دستورالعملی را در مورد ایجاد خسارت و خرابکاری و نقشه‌ای برای خرابکاری که به وسیله‌ی سازمان تروتسکیستی در سبیری غربی طراحی شده بود، دریافت کردم «

گاوریل پوشین، تروتسکیست و مدیر کارخانجات شیمی در گورلوکا اعتراف کرد که این اطلاعات را به سازمان جاسوسی آلمان داده بود:

۱ - ارقام تولیدات شیمیائی در کارخانجات شوروی طی سال ۱۹۳۴ ، -

۲ - برنامه‌ی کار همان کارخانه‌ها برای سال ۱۹۳۵ ، -

۳ - طرح‌های در دست اجرا تا سال ۱۹۳۸ «

بسانوف، سوسیال رولوسیونر سابق و تروتسکیست جدید، عضو نمایندگی بازرگانی شوروی در برلین بود. او در اواخر ژوئن ۱۹۳۴ بنا بر دستور تروتسکی، به پاریس برای گزارش دهی از اوضاع آلمان، احضار شد. در آن تاریخ در آلمان، تعدادی از رقبای هیتلر در گروه بندی‌های نازیستی زیر فرماندهی ارنست روهم، بنا بر توصیه هیتلر و زیر نظر هیملر به قتل رسیدند. تروتسکی نگران از قطع ارتباط با سازمان جاسوسی آلمان بود. بسانوف، نگرانی تروتسکی را برطرف کرد. او اظهار داشت، که تروتسکی به او گفت: «پس هنوز امیدی به پشتیبانی از طرف آن‌ها هست!... ما نباید برای گرفتن کمک‌های مهم و با ارزش از هس و روزنبرگ اجتناب ورزیم. ما باید با دادن او کرائین به آن‌ها موافقت کنیم. این را شما باید در هنگام کار و مذاکراتتان با آلمانی‌ها به یاد داشته باشید. من نامه‌ای در این مورد به پیاتاکوف و کرسیتینسکی خواهم نوشت». در سپتامبر ۱۹۳۳ کرسیتینسکی، تروتسکیست و معاون کمیساریای امور خارجی، سفری تحت عنوان معالجه پزشکی به برلین داشت. او از بسانوف خواست که ترتیب یک ملاقات با تروتسکی را بدهد. در هفته دوم اکتبر ۱۹۳۳ تروتسکی و کرسیتینسکی در هتل باواریا در شهر مران (ایتالیا) یکدیگر را ملاقات کردند. تروتسکی به همراه پسرش سدوف و با یک گذرنامه تقلبی از فرانسه به آن جا آمده بود. کرسیتینسکی در دادگاه (سوم مسکو- ۱۹۳۸) آن چه را که بین او و تروتسکی گذشته بود، بازگو کرد. تروتسکی از جمله گفت: «... دولت آلمان، به خصوص هیتلر، تنها به گرفتن اطلاعات اکتفا نمی کند، بلکه آن‌ها خواهان مستعمرات و تسخیر کشورها هستند. او تصرف کشور شوروی را به تصرف مناطقی که به خاطر آن‌ها باید با انگلستان، آمریکا و یا فرانسه بجنگد، ترجیح می دهد... ما

به ماشین جنگی آلمانی‌ها، جهت به دست گرفتن قدرت نیاز داریم و ما باید برای رسیدن به این هدف، طرح‌های خود را آماده کنیم.... اولین کاری که باید انجام شود، این است که با دولت آلمان قراردادی ببندیم. اما ژاپنی‌ها هم قدرتی هستند که ما با آن‌ها هم باید به توافق برسیم.... حتی اگر شوروی مورد حمله قرار گیرد، آن هم از طرف آلمان، اگر نیروئی در داخل، آماده برای انجام این کار نداشته باشیم، برای ما غیر ممکن است که قدرت را به دست گیریم. ضروریست که ما نیروهای خود را در شهرها، روستاها و در میان خرده سرمایه‌داران و کولاک‌ها تقویت کنیم. کاملاً ضروریست که جای پائی یا سازمانی در میان نیروهای ارتش سرخ و فرماندهانش به وجود آوریم». تروتسکی در پایان درباره توخاچفسکی و ضرورت جلب نظر او بیان داشت: «مردی از نوع بناپارت»، یک ماجراجو و یک مرد با اراده، که نه تنها نقش یک نظامی راه، بلکه نقش یک فرد نظامی - سیاسی را نیز بازی می‌کند و او بدون شک با ما همکاری خواهد کرد». کرسینسکی اعتراف کرد که در توافق با توخاچفسکی برای انجام یک کودتای نظامی، نامه‌ای در اواخر سال ۱۹۳۶ به تروتسکی با این مضمون نوشت: «ما باید هدف خود را از این که چرا کودتا می‌کنیم، پنهان داریم. ما باید دلیلی برای مردم، ارتش و خارجی‌ها بترائیم.... قبل از هر موضوعی، باید به مردم نگوئیم که قصد ما از کودتا، از بین بردن سیستم سوسیالیستی موجود است. ما باید طوری وانمود کنیم که ما انقلابیونی هستیم که می‌خواهیم یک دولت فاسد راسرنگون کرده و به جای آن، دولت شورائی بهتری را جایگزین کنیم. ما به هر حال نباید رُگ و پوست کنده همه چیز را تعریف کنیم». مدتی پس از تحریر این نامه، کرسینسکی دستگیر شد. او در دادگاه به تمامی خیانت‌های خود اعتراف کرد.

سوکولینکوف، تروتسکیست و معاون کمیسر مسائل شرق در دادگاه دوم مسکو - ۱۹۳۷ - اعتراف کرد که: «ما این طور تشخیص دادیم که فاشیسم، بالاترین فرم یک دولت سرمایه‌داری است که می‌تواند با معجزه، تمام اروپا را تصرف و ما را نابود کند و لذا بهتر است با آن کنار می‌آید.... تمام این‌ها با این دلیل توجیه شد که: بهتر این بود که ما بعضی چیزها راه، حتی از نوع مهم‌اش راه، قربانی می‌کردیم، به جای این که همه چیز را از دست بدهیم.... ما مثل سیاستمدارها استدلال کردیم و به این نتیجه رسیدیم که باید، بعضی از ریسک‌ها را قبول کنیم»

راکوفسکی در دادگاه (سوم - مسکو - ۱۹۳۸) اعتراف کرد که: «من در سال ۱۹۲۴ روابط تبه‌کارانه‌ام را با سازمان جاسوسی انگلستان آغاز کردم». در این باره در بخش بعدی از نوشته، بیش‌تر و دقیق‌تر، نکاتی آورده خواهد شد.

در ماه مه ۱۹۳۴ ویاجسلاو منشینسکی، رئیس گ. پ. او. بر اثر حمله قلبی درگذشت. در آن زمان، گمان می‌رفت که او به علت طبیعی در گذشته است. جریان قتل او بعدها فاش گردید. معاون او شخصی به نام گ. یاگودا بود که جانشین او شد. یاگودا گروه خاص خود را داشت که در عمل با سایر گروه‌های ضد انقلابی، بصورت کاملاً مخفیانه در تماس بود. او در قتل کوبییشف، عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی، منشینسکی، ماکسیم گورکی و پسرش پشکوف گورکی مستقیماً دست داشت. شیوه‌ی او، قتل با دارو بود و در این کار، همکار و خدمت‌گذار او دکتر لَوین، پزشک

مخصوص او و پروفیسور کازاکف بودند که در پی تهدیدهای یاگودا به این جنایات اقدام کردند. این پزشکان از بیماری‌های افراد نامبرده سوء استفاده کرده و به جای مداوا، داروهائی را تجویز می‌کردند که در طول زمان، تأثیری نامطلوب داشتند. این دو پزشک و منشی‌های مقتولین نیز که بر اثر تهدیدات یاگودا، به همدستی با او تن داده بودند، در دادگاه به این جنایات اعتراف کردند. او در بسیاری موارد از دستگیری خرابکاران، جلوگیری و با آنها همکاری داشت. او اعتراف کرد: «طی سال‌ها من اقدام لازم را جهت این که از افشای سازمان و به خصوص مرکزیتش جلوگیری کنم، انجام دادم». دکتر لوبین در دادگاه (سوم مسکو - ۱۹۳۸) گفتار یاگودا در مورد ضرورت قتل گورکی را بازگو کرد: «گورکی کسی است که با کله گنده‌های حزب رابطه نزدیکی دارد. او از کسانی است که صد درصد موافق برنامه‌های سیاسی دولت است، با وفادارترین انسان به استالین است و مردی است که هرگز طرف ما را نخواهد گرفت. حتماً می‌دانید که حرف‌های او چه اهمیتی در داخل و خارج از کشور دارد و با سخنانش چه ضربه‌ای می‌تواند به ما و جنبش ما وارد آورد. شما باید انجام این مأموریت را بر عهده بگیرید و مطمئن باشید که بعد از به قدرت رسیدن اپوزیسیون، پاداش خوبی به شما داده خواهد شد»

آلکسی شستوف، تروتسکیست و از اعضای رهبری اتحادیه‌ی شرکتهای ذغال سنگ در خاور دور و سبیری، از جمله اعتراف کرد (دادگاه دوم - ۱۹۳۷) که: «در معدنهای پروکوپیوسک، سیستمی به کار گرفته شد که در نتیجه ۵۰ درصد ذغال از بین می‌رفت، در صورتی که این خسارت می‌توانست بین ۱۵ تا ۲۰ درصد باشد. در اثر اتخاذ این سیاست، عمق این خرابکاری به آنجا رسید که تا پایان سال ۱۹۳۵ شصت آتش سوزی زیر زمینی در معدن پروکوپیوسک داشتیم. در معدن مولوتف، یک رگه از بستر معدن به قطر ۱۰۰ متر که از سال ۱۹۳۳ به بعد مخصوصاً دست نخورده مانده بود، ویران شد. در نصب کردن وسائل، ایستگاه‌های زیر زمینی و دیگر ماشینها، خرابکاری‌های زیادی شد».

کارل رادک، تروتسکیست و از کارکنان هیأت تحریریه ایزوستیا، به تمامی خیانت‌های خود و دیگر همدستانش اقرار کرد و یادآور شد که پس از دریافت نامه‌ی هشت صفحه‌ای تروتسکی، با آن مخالف بوده و قصد جدائی و فاش کردن توطئه را داشته است. در دادگاه، بخشی از پرسش و پاسخ بین دادستان و رادک در این زمینه، چنین است:

«ویشینسکی - خوب چه تصمیمی گرفتید؟»

رادک - اولین قدم می‌توانست این باشد که، به هیأت مرکزی حزب بروم، بیانیه بدهم و از تمام شرکت کنندگان در توطئه نام ببرم. ولی این را من نکردم. من به گ. پ. او. نرفتم، بلکه گ. پ. او. به سراغ من آمدم.

ویشینسکی - یک جواب با تردستی رادک - یک جواب غم انگیز». او در ادامه گفت: «من در مورد مسئله اصلی، نظر دیگری داشتم. در مسئله‌ی مبارزه برای برنامه‌ی پنج ساله، تروتسکی از این تردید شدید من استفاده نمود» و در ارتباط با سازمان جاسوسی آلمان و تماس با روزنبرگ و هس، گفت: «تروتسکی ما را در مقابل عمل انجام شده‌ای قرارداد». رادک در دادگاه درباره

اعترافات خود در بازجویی اظهار داشت: «هنگامی که من در کمیساریای خلق برای امور داخلی در مقابل مدیر کمیسیون تحقیق قرار گرفتم، او به من گفت که شما بچه‌ی کوچک نیستید. اینجا پانزده نفر هستند که علیه شما شهادت می‌دهند. شما نمی‌توانید خود را توجیه کنید و شما به عنوان یک انسان معقول سعی نکنید که این کار را بکنید.... دو ماه و نیم قاضی بازپرس را رنج دادم. در این جا سؤالی طرح شده که آیا هنگام بازجویی شکنجه شده‌ایم؟ من باید بگویم که من شکنجه نشده‌ام، بلکه من قاضی بازپرس را عذاب داده‌ام که مقدار زیادی کار بی حاصل نماید. دو ماه و نیم تمام قاضی بازپرس را مجبور نمودم که به وسیله‌ی سؤالاتش و رو در روئی من با بقیه‌ی متهمین ورق‌هایش را رو کند، تا من بدانم که، چه کسی اعتراف کرده و چه کسی نه و چه چیزی را اعتراف نموده‌اند.... روزی قاضی بازپرس به سراغ من آمد و گفت: شما آخرین نفرید، چرا سعی می‌کنید هنوز هم وقت تلف کنید؟ چرا نمی‌گوئید که چه چیز برای گفتن دارید؟ من جواب دادم: چشم، فردا اعترافاتم را شروع خواهم کرد». رادک به ده سال زندان محکوم شد. (دادگاه دوم مسکو ۱۹۳۷)

متهم دیگر دادگاه‌ها، ایوانف دبیردوم حزب در قفقاز و از اعضای دست راستی‌ها بود. وی گفت که من وظیفه داشتم: «در صورت یک حمله، با کمک سازمان دست راستی‌ها، شرایط را برای شکست اتحاد جماهیر شوروی آماده کنم.... و از هیچ‌گونه کمکی به نماینده سازمان جاسوسی انگلستان به منظور رفع نیازهای آنها، دریغ نکنم». او هم چنین اظهارداشت که: «توافق نامه‌ای میان این کشور (انگلستان) و مرکز دست راستی‌ها در مورد کمک به دست راستی‌ها پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی و برقراری حاکمیت سرمایه‌داری، منعقد شده بود.... و منافع صنایع چوب انگلستان در کارخانجات قفقاز شمالی تضمین شده بود». او درباره فروش چوب به انگلیسی‌ها گفت از سال ۱۹۳۴: «بهترین چوب‌ها با قیمتی کمتر از قیمت واقعی بازار فروخته شدند و بدین ترتیب چندین میلیون روبل به اتحاد جماهیر شوروی خسارت وارد آمد». در مورد ترورها گفت که، بوخارین اظهار می‌کرد «ترورهای جداگانه نتیجه ندارد و ما باید ترورهای دسته جمعی را سازمان دهیم.... ما باید این کار را در طی جنگ انجام دهیم، امری که گنجی را به وجود می‌آورد، نیروهای نظامی کشور را ضعیف می‌کند و به طور کامل موجب شکست اتحاد جماهیر شوروی می‌شود». او پس از اشاره به خرابکاری‌ها در کارخانجات چوب و ساختمان‌ها و ایجاد کمبود کاغذ، مدعی می‌شود که: «من در سال ۱۹۳۶ به بوخارین هشدار دادم که سازمان ما متلاشی می‌شود و اعضای ما توسط توده‌ها افشا خواهند شد.... وقتی من در مورد این موضوع در سراسر کشور تحقیق کردم، پی بردم که به طور نا امیدانه‌ای محکوم به ورشکستگی بودیم.... سال ۱۹۳۷ تمام سازمان در اضطراب به سر می‌برد. در واقعیت امر می‌توان گفت که فعالیت‌های دست راستی‌ها در اساس در حال افشا شدن بود». اعترافات ایوانف سبب شدند که بوخارین نیز مجبور به اعتراف به آن اتهاماتی شود که در بازجویی‌ها، انکار کرده بود.

در دادگاه محاکمه بوخارین و همفکران و همدستان او همچون دو دادگاه پیش‌تر در مسکو (دادگاه سوم - ۱۹۳۸)، ناظرین خارجی شرکت داشتند و بر قانونیت دادگاه و واقعیت اعترافات، که قبلاً

اشاراتی به آن‌ها شد، صحنه گذاشته‌اند. اشاره‌ای کوتاه به این دادگاه داشته باشیم
«ویشینسکی - ایوانف مدعی است که از شما در مورد وجود بلوکی میان تروتسکیست‌ها،
گروه‌های دست راستی و گروه‌های ناسیونالیستی، کسب اطلاع کرده بود. این‌ها را تأیید می‌کنید؟
بوخارین - آری تأیید می‌کنم.

ویشینسکی - آیا شما از ایوانف و مذاکرات دیگران با کشورهای سرمایه‌داری خبر داشتید؟
بوخارین - آری...

ویشینسکی - خلاصه بگوئید که به چه جرمی اعتراف می‌کنید.
بوخارین - به عضویت در بلوک ضد انقلابی تروتسکیست‌ها و دست راستی‌ها.
ویشینسکی - این سازمان ضد انقلابی چه اهدافی را دنبال می‌کرد؟
بوخارین - ... هدف اصلی این سازمان ضد انقلابی بازگرداندن روابط سرمایه‌داری به اتحاد
 جماهیر شوروی بود.

ویشینسکی - یعنی اینکه اتحاد جماهیر شوروی را سرنگون کنید؟
بوخارین - سرنگون کردن اتحاد جماهیر شوروی، راهی برای رسیدن به هدفمان بود.
ویشینسکی - سرنگونی خشونت آمیز این حکومت؟ با کمک کی؟
بوخارین - از طریق بهره‌برداری از دشواری‌هایی که اتحاد جماهیر شوروی در برابر خود داشت. به
خصوص استفاده از جنگ احتمالی.

ویشینسکی - با کمک کی؟
بوخارین - با کمک دولت‌های خارجی.

ویشینسکی - با چه شروطنی؟
بوخارین - مشخصاً، مجموعه‌ای از امتیازات، امتیازات ارضی
ویشینسکی - به عبارت دیگر؟

بوخارین - اگر بخواهم دقیق بگویم، تکه پاره کردن اتحاد جماهیر شوروی.
ویشینسکی - متلاشی کردن اتحاد جماهیر شوروی؟ مثلاً؟

بوخارین - اوکراین، مناطق ساحلی در خاور دور، روسیه سفید
ویشینسکی - به چه کسانی؟

بوخارین - به آلمان، ژاپن، بخشاً انگلستان»

با نقل بخشی از اعترافات بوخارین و آخرین دفاعیه او، اشاره به خلاصه برخی از اعترافات، پایان
داده می‌شود، که این مُشت، نمونه‌ی خروار است

بوخارین: «در تابستان ۱۹۳۴ رادک به من گفت، که رهنمودهایی از جانب تروتسکی رسیده است،
که تروتسکی با آلمان مذاکراتی انجام داده، که به آن‌ها بعضی امتیازات منطقه‌ای از جمله اوکراین
قول داده شده است... باید بگویم که من در این موقع علیه رادک اعتراضاتی نمودم. او در
برخوردهای ما، بر این ایده پافشاری کرد. من معتقد بودم، که ضروریست رادک کتباً به اطلاع
تروتسکی برساند که او در مذاکراتش زیادی رفته است و نه تنها در مورد آبروی خودش، بلکه با

آبروی تمام متحدینش ریسک کرده است و بیش‌تر از ما، به ویژه از دیگران، از توطئه‌گران راست، آبرو خواهد برد، چیزی که شکست ما را حتمی خواهد کرد. من معتقد بودم، که این رفتار تروتسکی به علت میهن پرستی فعلی توده‌ها از نقطه نظر سیاسی و تاکتیکی عاقلانه نیست و... از این لحظه به بعد، هر زمان مسئله کودتای نظامی مطرح می‌شد، نقش گروه نظامی توطئه‌گران به لحاظ منطقی اهمیت ویژه‌ای می‌یافت. دقیقاً این بخش از نیروهای ضد انقلابی، که در آن هنگام نیروهای مادی و نتیجتاً نیروهای قابل توجه سیاسی در اختیار داشت، می‌توانست نوعی خطر بناپارتی را به وجود آورد. در رابطه با بناپارتيست‌ها - من توخاچفسکی را در پیش چشم داشتم - اولین خواسته‌شان این بود که مثل ناپلئون متحدین خودشان را، کسانی را که به اصطلاح الهام بخش آن‌ها بوده‌اند، نابود کنند. من در صحبت‌هایم، توخاچفسکی را همیشه با واژه، "ناپلئون کوچک احتمالی"، عنوان کرده‌ام. می‌دانیم که ناپلئون با آن‌هایی که ایدئولوگ نامیده می‌شدند، چه کرد»

آخرین گفتار بوخارین : «منطق خالص مبارزه، همراه است با تغییر ماهوی ایده‌ها، تغییر ماهوی روانی ... بدین طریق به نظرم می‌رسد که به احتمال قوی، هر کدام از ما، که روی این نیمکت متهمان بنشینند، دوگانگی عجیب در وجدانش و باور ناکامل در اعماق ضد انقلابی‌اش را از سرگذرانده است.... به این جهت به این اراده نیمه فلج، این گُند شدن پروسه تفکر... این ناهماهنگی بین تسریع تغییرماهیت ما و گُند شدن واکنش، بیانگر شرایط ضد انقلابی‌ایست که در گذار تحقق ساختمان سوسیالیسم در داخل رشد میکند.... یک روان‌شناسی مضاعف، خلق می‌شود.... بعضی اوقات من از خود تعجب میکنم، که در نوشته‌هایم ساختمان سوسیالیسم را تمجید می‌نمودم و در روز بعد، نظرم را ناشی از اعمال واقعی جنائی‌ام، از آن جدا می‌کردم. لذا چیزی از آن شکل گرفت که در فلسفه هگل، وجدان بد بخت، نامیده شده است. این وجدان بدبخت بدین جهت از وجدان عادی متفاوت است، که در همان لحظه یک وجدان جنائیست. آن چیزی که قدرت دولت پرولتری را می‌سازد، فقط آن نیست که باندهای ضد کمونیستی را از بین برده است، بلکه هم چنین دشمنانش را درونی متلاشی کرده و اراده‌ی آنان را مختل نموده است. این چیز است که در هیچ کجای دیگر وجود ندارد و در هیچ جای یک کشور سرمایه‌داری نمی‌تواند وجود داشته باشد.... پشیمانی اغلب با انواع چیزهای مطلقاً مزخرف تعریف شده است. برای مثال پودر تبتی [اشاره به داروئی است که گویا برای اقرارگرفتن از زندانی به او می‌خوراندند - توضیح نویسنده] و غیره. آن چه مربوط به من است، می‌گویم، که من یک سال در زندان بودم، کار کردم، خود را مشغول کردم و روشنائی فکرم را حفظ نمودم. از هیپنوتیزم صحبت می‌شود، ولی من در این محاکمه، خودم دفاع حقوقی خود را به عهده گرفتم، موقعیت خودم را در جا و مکانی که هستم، تشحیص دادم و با دادستان پلمیک کردم. هر کسی که در رشته‌های پزشکی، حتی تجربه زیادی نداشته باشد، مجبور خواهد بود بپذیرد که من هیپنوتیزم نشده‌ام.... اکنون می‌خواهم در مورد آن چیزهایی صحبت کنم که پشیمانی مرا باعث شده‌اند. مسلماً باید گفته شود که مدارک تبه‌کاری من، نقش مهمی بازی می‌کنند. در طول سه ماه من خود را در انکارهای خودم دفن کردم و در

تکذیب‌ها محدود نمودم. سپس آمادگی خود را برای اقرار اعلام کردم.

چرا؟ علت این است که من در زندان، تمام گذشته‌ام را از نو مطالعه و بازاندیشی کردم. وقتی انسان از خود سؤال کند: با چه نامی از دنیا میروی؟ آن وقت است که ناگهان با تیزی غلبه کننده‌ای، پرتگاه عمیق سیاهچال ماندی گشاده می‌گردد. و دیگر چیزی که برای آن باید مُرد، هر گاه بخواهم بمیرم، بدون این که به نامحقانه بودن خود اقرار کرده باشم، موجود نیست. بر عکس تمام کارهای مثبتی که در اتحاد جماهیر شوروی با شکوه می‌درخشند، در شعور انسان تناسب دیگری را می‌پذیرند. این همان چیزی است که مرا در پایان حساب رسی به طور قطعی خلع سلاح کرد، مرا واداشت که در پیش حزب و در پیش کشور زانو بزنم.... قطعاً این، نه مربوط به یک پشیمانی ساده است و نه همدردی با خود. دادگاه می‌تواند بدون این هم رأی خود را صادر کند. اقرار متهمان الزامی نیست. اقرار متهمان یک اصل حقوقی قرون وسطائی است. اما در این جا شکست درونی نیروهای ضد انقلاب تحقق یافته است. انسان باید یک تروتسکی باشد که اسلحه را بر زمین نگذارد، این وظیفه‌ی من است که در اینجا نشان دهم، در متوازی الاضلاع نیروهائی، که تاکتیک ضد انقلاب را شکل داده‌اند، تروتسکی موتور اصلی این حرکت است. موقعیت قدرتمند تروریسم، جاسوسی، تجزیه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و خرابکاری، در خط مقدم از این منبع ناشی می‌شود. من می‌توانم از قبل تصور کنم که تروتسکی و دیگر متحدین من در این تبه‌کاری و همین طور انترناسیونال دوم، حتی بیش‌تر از من در این مورد با نیکولایفسکی، برای دفاع از ما، به ویژه دفاع از من، صحبت کرده‌اند. متأسفم و این دفاع را قبول ندارم، زیرا من در مقابل کشور، حزب و تمام مردم زانو می‌زنم»

در پایان این بخش، نظر یک ناظر در دادگاه بوخارین که نه تنها تمایلی به کمونیست و شوروی نداشت، بلکه حتی در ضد کمونیست بودن او، هیچ گونه شکی نیست، آورده می‌شود. او، سفیر آمریکا در شوروی، جوزف دیویس، بود که در تمامی دادگاه‌ها شرکت داشت و برداشت‌های خود را بدون دخالت موضع سیاسی‌اش در کتاب "مأموریت در مسکو" کتبی کرده است. این نامه‌ای است به دخترش از همان کتاب، که او نیز پیش‌تر، مدت زمانی در مسکو می‌زیسته است.

«هشتم مارس ۱۹۳۸

امِلین عزیز

من هفته‌ی پیش، هر روز، در دادگاه خیانت بوخارین حضور داشتم. تو البته در نشریات در آن مورد خوانده‌ای. این یک حکایت وحشتناک است. این مسئله، به دلیل به روز نمودن مسایل قدیمی، مرا از نظر فکری علاقمند کرده است، مسایلی از قبیل شهادت‌ها و دشواری‌های مربوط به تفکیک درست از نادرست، امری که من خودم بارها در خلال این دادگاه‌ها با آن‌ها سر و کار داشته‌ام. در خلال مباحث امروز، کلیه نقاط ضعف اساسی و نقائص در طبیعت انسان - خود خواهی در بدترین شکل ممکن خود - نمایان شدند. آنها رهئوس توطئه‌هائی را افشاء نمودند، که سرنگونی این دولت را محتمل می‌ساخت.

شهادت‌ها نشان می‌دهند که در بهار و تابستان سال گذشته، چه حوادثی رخ داد، که ما نتوانستیم

آنرا بفهمیم. تو به یاد داری که افرادی به دفتر آمدند و در مورد جنب و جوشی غیر عادی در اطراف کاخ کرملین گفتند، درها بسته و نگهبانان تغییر داده شده بودند. اگر به یاد آوری، گفته شد که هنگ نگهبانان جدید، تقریباً به صورتی کامل، از بین افرادی از زادگاه استالین دست چین شده بودند. به نظر می‌آید که اعترافات شگفت‌انگیز بیان شده از سوی بوخارین، کرستینسکی و دیگران به توطئه‌ای برنامه‌ریزی شده از آغاز سال ۱۹۳۶ اشاره دارد که بر اساس آن، برای ماه مه آینده، کودتائی دولتی تحت رهبری توخاچفسکی راه اندازی شده بود. اما دولت به سرعت و با کمال قدرت، دخالت نمود... فاش شد که بخشی از رهبران، آلوده شده و طرح‌هایی را در برنامه اجرا داشتند که از اهداف آن، سرنگونی دولت و در واقع امر، همکاری با سازمان جاسوسی آلمان و ژاپن بود».